



درآمد:

فرزانه فقید، مرحوم حجت الاسلام و المسلمین علی دوانی در واپسین سال های حیات پر بارش در صدد تدوین کتابی به نام «معاصران» بود که خاطرات او از عده ای از چهره های تاثیرگذار فرهنگ و سیاست در نیم قرن اخیر را در بر می گرفت. ایشان در سال ۱۳۸۰ به درخواست دبیر تحریریه شاهد یاران، خاطرات مربوط به مرحوم آیت الله طالقانی را نگاشت و در سال گذشته، آن را مورد بازبینی قرار داد و خاطره مربوط به دعوت از آیت الله طالقانی برای اداره دارالتبلیغ را بر آن افزود. امید آنکه انتشار این اثر موجب شادی روان پاک او و غنابخش تحلیل پژوهندگان حیات علمی و عملی آیت الله طالقانی باشد.

■ مرحوم حجت الاسلام والمسلمین علی دوانی

## یاد آن دریا دل سختکوش...

گوشنواز و سخنانش دلپذیر و محکم بودند و خیلی خوب ادا می شدند و جمعاً می رساند که شخص با اراده و متکی به نفس و روحانی ممتازی است. نگاه اهل مجلس و حتی افراد بازاری های نه چون بازاربان دیگر، به ما دو سه نفر طلبه مطلوب نبود و در واقع مثل این بود که حاضر نبودند چند نفر طلبه هملباس آقای طالقانی را تحویل بگیرند و اگر در برابر آقای طالقانی خضوع داشتند و آن طور به او نگاه می کردند و به سخنانش گوش می سپردند، صرفاً به این خاطر نبود که او روحانی بود، بلکه چون آگاه و اهل بصیرت بود و قیافه و طرز سخن گفتنش و آنچه می گفت غیر از روحانیون دیگر بود و برای مردم امروز و تحصیلکرده ها صحبت می کرد، به حرفش گوش می دادند. در همان جلسه معلومان شد که نسل آینده دارد از ما روحانیون فاصله می گیرد و کیست که در فکر باشد و چاره ای بیندیشد؟ همان موقع به خود گفتم یک روحانی امروز باید از هر لحاظ این طور باشد تا بتواند در بین نسلی که دارد دنبای جدیدی را پیش روی ما می گذارد، جا باز کند، و امروری ها این طور به او گرایش پیدا کنند. آنها نه تنها برای آقای طالقانی تازگی ندارند، بلکه بر عکس. این آقای طالقانی است که بر تمام آنها از استادان گرفته تا جوانان تحصیلکرده اشراف دارد و کاملاً آنها را تحت نفوذ خود گرفته است. سخنانش به عنوان یک فرد روحانی که دارد از دین و مسلمانی و آیات قرآنی سخن می گوید، طوری بود که گویی حضار مجلس گمشده خود را یافته بودند و باید روحانیونی ای که آنها می خواهند این چنین باشد.

فصاحت لسان و گرمی بیان و طرز سخن گفتن مرحوم آیت الله طالقانی و الفاظی که در سخنانش به کار می برد و قلمش و آنچه که می نوشت، ویژگی خاصی به او داده بود، به طوری که هر کسی از هر طبقه ای، مخصوصاً افراد تحصیلکرده ای که به دنبال یک روحانی بودند که بتوانند از او بهره ببرند، آقای طالقانی بود. او در عین حال که با فدااییان هماهنگ بود، ولی برخی تندی های آنها را که ناشی از احساسات جوانی بود، نمی پسندید، درست

حسیبی و دیگران که امروز درست به یاد ندارم، ایستاده بودیم و صفوف بعدی هم غیر از یکی دو نفر بازاری، آن هم نه بازاری های معمولی، همه از جوانان و دانشجویان با ظاهری آراسته تشکیل شده بودند.

پس از فراغت از نماز، آقای طالقانی با افراد و از جمله ما دو سه نفر طلبه جوان با اشاره سر تفتدی کردند و پس از آن به منبر رفتند و شروع به صحبت کردند که بحثی درباره تفسیر قرآن مجید بود و شب هم گویا شب جمعه بود. همه گوش بودند و



از شهید واحدی پرسیدم، «آقا سید محمود طالقانی کیست؟» او گفت، «از روحانیون بیدار و دردمند و کاملاً آشنای به اوضاع روز و دلسوز به حال نسل جوان است و سعی تبلیغ دارد که دانشجویان دانشگاه را جذب کند و نگذارد منحرف بشوند و در امر دین و دینداری بی تفاوت باشند.» و افزود که، «اگر در تهران به مسجد هدایت واقع در خیابان اسلامبول بروید، خواهید دید او چه کسی است و چه فکر و ایده ای دارد. روحانی قابل است که باید دید و از راه و روشی که دارد استفاده کرد و درس گرفت.» معلوم شد آقایان نواب و واحدی با آقا سید محمود طالقانی سر و سر و ارتباط نزدیکی دارند و آقای طالقانی با فدااییان و اهداف انقلابی آنها کاملاً هماهنگ است. در واقع فدااییان، در تهران او را دارند و او هم ضمن این که فدااییان را تأیید می کند، با آنها آمد و رفت دارد تا خود این رابطه درسی برای دیگران اعم از روحانیون و جوان هائی باشد که با وی مراده دارند.

مجلس آرام و آماده سخنان نافذ آقای طالقانی. آنها سابقه ذهنی داشتند، ولی مباحث برای ما دو سه نفر تازه کی داشت. آقای طالقانی قامتی متوسط و کمی بلند و اندامی برانزده، عمامه ای معتدل نه بزرگ و نه کوچک و نه مثل عمامه های معمولی با پیچ در پیچ! داشت؛ لباسش تمیز و نگاهش نافذ و طنین آهنگش

در سال ۱۳۳۰ شمسی بود که در شهر مذهبی قم برای نخستین بار نام آقا سید محمود طالقانی را از زبان شهید سید عبدالحسین واحدی، مرد شماره ۲ فدااییان اسلام شنیدم. آن شهید به خون خفته که با ما منسوب بود؛ ضمن گفتگویی می گفت که سال گذشته با آقای نواب به طالقان رفتیم و با آقای سید محمود طالقانی در کوه های طالقان تمرین تیراندازی کردیم.

بعدها متوجه شدم که آقا سید محمود طالقانی، شهید نواب صفوی و شهید واحدی را دعوت به طالقان کرده بودند و به اتفاق چندین روز در کوه های طالقان تمرین تیراندازی می کرده اند و گویا اسلحه هم کلت بوده است.

آن روز از شهید واحدی پرسیدم، «آقا سید محمود طالقانی کیست؟» او گفت، «از روحانیون بیدار و دردمند و کاملاً آشنای به اوضاع روز و دلسوز به حال نسل جوان است و سعی تبلیغ دارد که دانشجویان دانشگاه را جذب کند و نگذارد منحرف بشوند و در امر دین و دینداری بی تفاوت باشند.» و افزود که، «اگر در تهران به مسجد هدایت واقع در خیابان اسلامبول بروید، خواهید دید او چه کسی است و چه فکر و ایده ای دارد. روحانی قابل است که باید دید و از راه و روشی که دارد استفاده کرد و درس گرفت.» معلوم شد آقایان نواب و واحدی با آقا سید محمود طالقانی سر و سر و ارتباط نزدیکی دارند و آقای طالقانی با فدااییان و اهداف انقلابی آنها کاملاً هماهنگ است. در واقع فدااییان، در تهران او را دارند و او هم ضمن این که فدااییان را تأیید می کند، با آنها آمد و رفت دارد تا خود این رابطه درسی برای دیگران اعم از روحانیون و جوان هائی باشد که با وی مراده دارند.





عبدفطرس ۱۳۳۹، گلشهر کرج، از راست دوم آیت الله مطهری، سوم آیت الله طالقانی و چهارم سید ضیاء الدین حاج سید جوادی.

شنیده بودند و درست از محتوای آن اطلاع نداشتند، ولی آیت الله طالقانی، هدف از نگارش آن توسط آیت الله نائینی را که همانا اثبات امکان تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت بود، کاملاً روشن ساخت و از این راه ارزش این کتاب را چنان که باید بر ملا ساخت و بسیاری را بر آن داشت که از واقعه مشروطه سرخورده نشوند و امیدوار باشند که می توان در غیبت امام زمان هم حکومت اسلامی را تشکیل داد و سرانجام با همت عالی امام فقید حکومت جمهوری اسلامی در ایران تأسیس شد. خاطره جالبی که از آیت الله طالقانی دارم مربوط به پیشنهاد پذیرش ریاست موسسه دارالتبلیغ است. تأسیس دارالتبلیغ و بالا گرفتن موج مخالفت برخی از انقلابیون، ما را بر آن داشت تا با انجام اقداماتی، از اعتراضات بکاهیم تا آن موسسه بتواند در فضای آرام تر کار خود را انجام دهد، از این رو در نیمه دوم دهه ۴۰ در صدد برآیم کسی را پیدا کنیم و از آقای شریعتمداری بخواهیم او را به جای خود به ریاست دارالتبلیغ قبول کند و مسئولیت را به او بدهد و دیگر دخالتی در آن نداشته باشد. نخستین و چند نفر را در نظر گرفتیم که به آقای شریعتمداری پیشنهاد کنیم و آنها اینها بودند: علامه طباطبائی، آیت الله حاج آقا مرتضی حائری، حاج آقا رضا صدر، شهید مطهری و آیت الله طالقانی. آقای شریعتمداری گفت: «همه اینها خوب هستند. هر کدام قبول کنند من حرفی ندارم.» به همه آنها گفتیم و گفتند: «این کار زحمت دارد و از ما نمی آید.» بیشتر روی آیت الله طالقانی حساب می شد.

در آن موقع مرحوم حاج سید غلامرضا سعیدی، نویسنده معروف، مدتی بود که از تهران به قم آمده بود و مطالب انگلیسی را برای دارالتبلیغ ترجمه می کرد. آقای شریعتمداری به من گفت: «شما که بیش از دیگران غصه این کارها را می خورید، با آقای سعیدی به تهران بروید و از طرف من به آقای طالقانی بگویید و اصرار کنید، بلکه او قبول کند که از بقیه برای این کار بهتر است، و حوصله آن را هم دارد.»



**همان موقع به خود گفتیم یک روحانی امروز باید از هر لحاظ این طور باشد تا بتواند در بین نسلی که دارد دنیای جدیدی را پیش روی ما می گذارد، جا باز کند، و امروزی ها این طور به او گرایش پیدا کنند. آنها نه تنها برای آقای طالقانی تازگی ندارند، بلکه بر عکس. این آقای طالقانی است که بر تمام آنها اشراف دارد و کاملاً آنها را تحت نفوذ خود گرفته است.**

مرحوم سعیدی صحبت کرد. در محاکمه او همراهانش که در یادگان عشرت آباد و دادگاه نظامی به ریاست سرتیپ قره باغی، (ارتشبد بعدی) و دادستانی سرهنگ صدوقی برگزار بود، شرکت کردم. گمانم باز با مرحوم سعیدی بودیم. آقای طالقانی با خونسردی تمام، جریان دادگاه را می نگریست و پیدا بود که کوچک ترین اهمیتی به نتیجه رأی دادگاه نمی دهد. او در مقابل توپ و تشر دادستان فقط خیره خیره به او و هیئت رییس نگاه می کرد. واقعاً جالب بود. در روز نخست سرهنگ خلعتبری وکیل مدافع آقایان به دفاع برخاست و گفت: «این آقایان در مبارزات خود به وظیفه ملی شان عمل می کنند و خیر ملت و مملکت را می خواهند و جز این منظوری ندارند.» و در آخر تیرنه آنها را از دادگاه خواست. سرهنگ صدوقی دادستان به دفاع از کبفر خواست پرداخت و از جمله گفت: «این آقایان که در دفاعیات خود دم از عدل مولا علی (ع) می زنند: باید بدانند که آن حضرت، در مواقع لازم از شمشیرش خون می چکید.» در فاصله تنفس دادگاه، از صف پشت سر آمدیم جلو و پس از سلام و احوالپرسی با آنها، من از سرهنگ خلعتبری و سرهنگ رحیمی وکلای آنها پرسیدم: «به نظرتان رأی دادگاه چه خواهد بود؟» سرهنگ خلع بری گفت: «نمی دانیم، تا ببینیم چقدر اختیار دارند.» مهندس یازرگان گفت: «فعلاً که از شمشیر آقای دادستان خون می چکد، تا بعد ببینیم چه می شود.» بعد هم در آن دادگاه به ده سال زندان محکوم شدند. این محکومیت ها و زندان های پیاپی که گویا جمعاً نزدیک ده سال بود و تا آستانه پیروزی انقلاب ادامه داشت، قوای جسمی آیت الله طالقانی را سخت تحلیل برد. ضعف قلب و تنگی نفس و عوارض دیگر داشت که از آنها سخت رنج می برد و با آنها می ساخت.

کتاب «تنبیه الامه» آیت الله حاج میرزا حسین نائینی، نخستین بار توسط آیت الله طالقانی مورد توجه واقع شد و تحقیق و مقدمه و پاوری های آیت الله طالقانی پیرامون این کتاب و انتشار مجدد آن به وسیله ایشان، از کارهای گرانسنگ آن روحانی دریا دل و مبارز سختکوش است. تا آن موقع، همه فقط نام تنبیه الامه را

مانند استاد شهید مطهری. وقتی شهید نواب صفوی از کنفرانس اسلامی که در مصر و اردن برگزار شده بود، به کشور مراجعت کرد، ما این که بعضی ها به فداییان اسلام و بعضی از عملکردهای آنها اعتراض داشتند، آقای طالقانی تافروگاه به استقبال نواب رفت. عکسی از او را که در میان فداییان به استقبال شهید نواب رفته است، به نقل از روزنامه اطلاعات در جلد دوم کتاب «نهضت روحانیون ایران» آورده ام که شاهد این مدعا است. جز او کسی از روحانیون و ائمه جماعات تهران به استقبال نرفته بود. مرحوم آیت الله طالقانی در مسئله کشمیر و به دفاع از ادعای پاکستان نسبت به آن هم حساسیت زیادی داشت و هر جا از کشمیر صحبت می شد، او حاضر بود، به طوری که همه می دانستند چند نفر در ایران هستند که پیوسته در فکر کشمیرند: آقای سید محمود طالقانی، آقای سید غلامرضا سعیدی، آقای حاج میرزا خلیل کمره ای. خوب است تحقیق شود اگر مقالاتی با سخنرانی هایی از ایشان در باره کشمیر و دفاع از مظلومیت مردم آنجا هست، منتشر کنند که جالب خواهد بود.

در سال های مبارزات مردم الجزایر با استعمار فرانسه نیز آیت الله طالقانی و مسجد هدایت در تهران پایگاه بحث و گفتگو از قهرمانی های مردم الجزایر بود و آیت الله طالقانی در ایران تا استقلال الجزایر در کنار آنها بود. این هم موضوعی است که اگر درست دنبال شود، می توان از نقش آیت الله طالقانی در آن باره سخن گفت.

مسئله فلسطین نیز به گفتن ندارد. ظاهراً آقای طالقانی بحث از فلسطین و رفتن به کنگره دفاع از فلسطین در مصر و سوریه و اردن و سخنرانی در آن باره را در اولویت کار خود قرار داده بود و این کار تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه داشت. پس از آمدن یاسر عرفات به تهران، سیاستمداران فلسطینی پیوسته با آیت الله طالقانی آمد و رفت داشتند و پس از آنکه به امام خمینی، این آیت الله طالقانی بود که فلسطینی ها به او دل بسته بودند و او را حامی بی چون و چرای خود می دانستند.

در ماجرای ملی شدن صنعت نفت ایران هم بعد از مرحوم آیت الله کاشانی، روحانی پروپاقرصی که سهم مهمی در ادامه مبارزه و آشنا ساختن مردم برای استیفای حقوق مشروع خود از شرکت غاصب انگلیسی داشت، آقای سید محمود طالقانی بود. او در نزاع بین جبهه ملی و آیت الله کاشانی، حالتی صلح جویانه داشت و در واقع محلل قضایا بود، نه معاند یا کارشکن و تفرقه انداز!

آیت الله طالقانی بر سر مبارزات اسلامی و ملی خود و طرف شدن با دربار، چند بار و هر بار چند سال به زندان افتاد. آن زمان ها افراد متفرقه هم می توانستند به ملاقات زندانیان سیاسی بروند. روزی من و دو فرزند نوجوانم محمد و محمد علی، همراه مرحوم سید غلامرضا سعیدی که سخت به مرحوم آقای طالقانی راه و روش او دل بسته بود، برای ملاقات ایشان به زندان قصر رفتیم. تا آن روز چند سال بود که او و مهندس یازرگان و دکتر سبحانی و یکی دو نفر دیگر در زندان بودند. از پشت میله زندان پرسیدیم: «اوقات خود را چگونه می گذرانید؟» آیت الله طالقانی و همبندان گفتند: «ورزش می کنیم، تفسیر قرآن داریم و...» که یادم نیست. آقای طالقانی از من و دو فرزندم تشکر و کمی هم با



۱۳۳۹، مسجد جامع کرج، از راست آیت الله شیخ حسین اشکرائی، آیت الله طالقانی، مرحوم محمد تقی شریعتی، مرحوم سید غلامرضا سعیدی و مرحوم ناصر الدین جوادی.





ماه مبارک رمضان بود. بعد از ظهر یکی از روزها با اطلاع قبلی رفتیم به ملاقات آیت الله طالقانی. آقای حاج احمد صادق خیاط که از فعالین مسجد هدایت و خیلی به مرحوم طالقانی نزدیک بود، گفت: «امشب آقای طالقانی افطار خانه ماست و شما هم دعوت هستید که جا مذاکره کنید». نیم ساعت به افطار مانده، من و مرحوم سعیدی رفتیم به خانه حاج احمد صادق. یکی از پسرانش که رو به قبله نشسته بود و قرآن می خواند به ما خوشامد گفت، پس از افطار من گفتم: «حضرت آقای طالقانی! شما عمری غصه در هم ریختگی حوزه را خورده اید. ما شنیده ایم حتی در زمان مرحوم آیت الله حائری هم شما در قم بیشترین اعتراض را نسبت به ناپسامانی روحانیت و بالاخص نظام بی نظام حوزه های علمیه داشته اید و همیشه از نداشتن برنامه صحیح و هماهنگ با نیاز روز و سیر زمان ناراحت بوده اید. بنده و رفقای مکتب اسلام هم روی همین جهات توانستیم مجله آپرومندی مثل «درس هایی از مکتب اسلام» را تأسیس کنیم و قدم دوم را هم به نام دارالتبلیغ اسلامی برداشته ایم و حالا لایذ شنیده اید که دربار آن چه سروصدائی به راه انداخته اند. شما به قم آمدید و دارالتبلیغ و دروس و استادان و شاگردان آن را از نزدیک ملاحظه فرمودید. حالا از شما می پرسیم نظرتان درباره آن چیست؟» آیت الله طالقانی گفت: «کار بسیار خوبی است. تعجب می کنم که چرا عده ای با آن مخالفت می کنند و این همه سر و صدا راه انداخته اند. وقتی ما در زندان بودیم هر وقت افراد مبارز را به زندان می آوردند، می پرسیدیم از بیرون چه خبر؟ اغلب می گفتند: «آقا، در قم بساطی به نام دارالتبلیغ راه انداخته و سد راه مبارزه شده اند. من به آنها گفتم این که یکی از همان خواسته های ماست، چه بدی دارد؟ پس کی باید عالم آخوندی سروسامان پیدا کند و چه کسی باید دست به این کارها بزند؟ هر کسی اقدام کرد، باید در هر اوضاع و شرایطی آن را تقویت کرد تا رفته رفته، انتظارات ما از جامعه روحانیت و حوزه تحقق پیدا کند نه این که ما هم آن را تخطئه کنیم». خلاصه کار بسیار خوبی است و همان است که ما می خواستیم. در قم و همان دارالتبلیغ هم در جمع اساتید این را گفتیم.

من گفتم: «بسیار خوب! ببینید! این آقای سعیدی هم که از چهره های انقلابی اسلامی است آمده قم و در دارالتبلیغ کار ترجمه های انگلیسی را به عهده گرفته اند. برای او هم حرف در آورده اند. حالا ما خدمت رسیده ایم و به آقای شریعتمداری هم گفته ایم که مسئولیت ریاست عالی دارالتبلیغ و مجله مکتب اسلام را خود یکجا به شما بسپارد. خود ایشان می گوید: «این کار من نیست. شما کسی مثل آقای طالقانی را حاضر کنید که اساتید و هیئت مالی هم قبولش داشته باشند، من همه اختیاراتی را که در این مؤسسه دارم، به او واگذار می کنم. حال از شما انتظار داریم جواب مثبت بدهید.» و افزودم: «شما به قدر کافی زندان رفته اید و کم و بیش قوای خود را از دست داده اید، ببینید همان اهداف را در تربیت شاگردانی به کار ببرید که فردا هرکدام آقای طالقانی باشند.»

سخنان من تقریباً باحافظه ای که خدا به من موهبت کرده است، همین ها بود. مرحوم آقای طالقانی و حاج احمد صادق صاحبخانه با دقت گوش می کردند. وقتی سخنان من تمام شدند، مرحوم سعیدی گفت: «صحیح است، آفرین!» آقای طالقانی گفت: «فکر و کار خوبی است، بی میل هم نیستیم آخر عمری به خاطر این کار به قم بیایم، ولی آقای شریعتمداری دو عیب دارد که نمی توانم قول بدهم و اگر می توانید هر دو را به ایشان بگویید.» گفتم: «حتماً می گویم.» آقای طالقانی گفتند: «اول این که ما تجربه کرده ایم، آقای شریعتمداری در کارها قاطعیت ندارد. تصمیمی می گیرد، قولی می دهد؛ ولی بعد پشیمان می شود و از تصمیم و قول خود برمی گردد. کافی است که یکی از نزدیکانش یا یکی از بازاری های طرفدارش بگوید اقدام نکنید. رود در ایشان اثر می کند. اگر مل من بیایم همه اینها را که ایشان حاضرند به من واگذار کنند، تحویل بگیریم، اگر فردا گفت من درست فکرش را نکرده بودم، بگذارید اختیارات را به دیگری بدهم چه خواهد شد؟ بیایم با یک مرجع طرف شوم؟ چه کسی حرف او را زمین می گذارد که حرف مرا بپذیرد و اصولاً ارزش

به ارباب احتیاج و محرومین ارائه داد. خانه اش کعبه آمل عامه مردم بود. آخرین افتخاری که نصیب آیت الله طالقانی شد، تشکیل اول نماز جمعه به امر رهبر کبیر انقلاب حضرت امام خمینی بود که در دانشگاه تهران با حضور میلیونی مرد و زن انقلابی برگزار شد، ولی متأسفانه چند هفته ای نگذشت که در روز ۱۹ شهریور ۱۳۵۸ به لقاء الله پیوست. رحمه الله علیه رحمه واسع. مرگ آیت الله طالقانی ایران و دنیا را تکان داد. امام خمینی (ره) در تسلیتی که در مرگ او گفت، او را «ابوذر زمان» نامید و به حق که تعبیر بسیار مناسب و لقب شایسته ای بود که از رهبر انقلاب اسلامی صادر شد و مصداق کامل، «صدر من اهله و قبیله» بود. چنانکه به یاد داریم مرگ او چنان شور و انقلابی را در سراسر کشور و نقاط مختلف جهان دیدید آورد که تا آن روز سابقه نداشت.

موقع دفن آن مرحوم مردم هجوم آوردند و بیل و کلنگی را که قبر او را با آن حفر کرده بودند، بوسیدند و ناله فریاد سر دادند و زار زار گریه کردند و چه شور و هیجان فراموش ناشدنی ای برپا شد. مدت ها بود که می گفتند: «گریه کردن در عزای حسین چیست؟ چرا دست بر نمی دارند؟ چه فایده ای جز بی تفاوتی در ادامه انقلاب دارد؟ دست بوسیدن علما یعنی چه؟» و از این قبیل نادانی ها یا غرض ورزی های احمقانه که گهگاه دیده و شنیده می شود. آن روز که مرحوم آقای طالقانی را دفن می کردند، ناگهان مردم از خود بی خود شدند و به سر و سینه زدند که آن سدار شکست و از آن پس و مخصوصاً بعد از سخنان امام خمینی در باره ایشان، حالت گریه و زاری برای انمه و در بزرگداشت علمای دین تجدید حیات پیدا کرد.

گفتنی است که در مجلس ختم آن مرحوم که از تلویزیون پخش شد، مهندس بازرگان، یار دیرین او و رئیس دولت موقت سادگی کرد و گفت: «این همه عظمت که طالقانی کسب کرد به خاطر این بود که یک روحانی روشن فکر بود!» چند روز بعد امام خمینی در بیانات خود در جمع عزاداران فرمودند: «مردم چه شعاری می دادند؟ ای نایب پیغمبر ما، جای تو خالی. این سخن مردم بود. او را به عنوان نایب پیغمبر می شناختند. شما دیدید که مردم، با آن بیل و کلنگی که قبر ایشان را کنده و با آن خاک را بیرون آورده بودند، چه می کردند. عشق بازی می کردند. آن را می بوسیدند، بعضی به بعضی حمله می کردند و آن بیل و کلنگ را می گرفتند و می بوسیدند، چرا می بوسیدند؟ بیل و کلنگ که بوسیدنی نیست. برای این که آقای طالقانی یک مرد دموکراتی بود، بیل و کلنگ را می بوسیدند! اخیراً به همان انگیزه ای که ضریح انمه اطهار و بزرگان ما را می بوسند، همان انگیزه مردم را وادار کرد که بیل و کلنگش را بوسند. برای روشن فکری نبود. برای این بود که او را نایب پیغمبر خودشان می دانستند. انگیزه، انگیزه الهی است. هر چه مربوط به دستگاه خدا باشد، احترام دارد. همه چیز برای خداست. ما احترام هم به هر کس می گذاریم، باید برای خدا باشد. ملت ما این بیل و کلنگی را که چند روز پیش از این می بوسیدند به آن انگیزه بود که آقای طالقانی نایب پیغمبر ماست. خودشان هم فریاد می زدند که «ای نایب پیغمبر ما جای تو خالی» چرا این قدرت را می خواهید از دست بدهید؟ چرا این قدر کج سلیقه و بد سلیقه هستید...»

دار خودم را گرفتار چنین قضیه ای بکنم؟ دوم اینکه به ایشان بگویید من به اتفاق اعضای نهضت آزادی و جبهه ملی آمدم و از ایشان خواستیم در فلان قضیه، ما را تأیید و تقویت کند. ایشان گفتند بروید جلو که من پشت سر شما هستم. ما رفیق جلو، ولی ایشان پشت سر ما را رها کردند. به ایشان بگویید. خودشان می دانند کدام قضیه است. با نهایت تأثر برگشتیم و عیناً مطلب را به آقای شریعتمداری گفتیم. با این که خیلی خونسرد و پر حوصله بودند، همان طور که کاغذها و پاکت ها را زبرور می کرد. گفتند: «گمان نمی کنم، کدام قضیه؟ البته بعضی وقت ها آدم چیزی به نظرش می آید که اگر نگویید به ضرر اسلام تمام می شود.» بعد افزودند: «خوب ببینید! حاضر شدم تمام اختیاراتم را به هر کدام از این آقایان که نام بردید واگذار کنم و این همه نتیجه کار! من هم پس از آن دیگر جوش زیاد ندم. درسی می گفتم و مقاله ای به مکتب اسلام می دادم و بدون اینکه فعالیتی داشته باشم، آمد و رفقی به دارالتبلیغ و دفتر مکتب اسلام می کردم. کار بزرگ آیت الله طالقانی، تفسیر قرآن به سبکی خاص و جدید بود. نگارش پرتوی از قرآن، تفسیرنویسی را وارد مرحله نوین کرد.



### در ماجرای ملی شدن صنعت نفت ایران هم بعد از مرحوم آیت الله کاشانی، روحانی پروپاقرصی که سهم مهمی در ادامه مبارزه و آشنا ساختن مردم برای استیفای حقوق مشروع خود از شرکت غاصب انگلیسی داشت، آقا سید محمود طالقانی بود. او در نزاع بین جبهه ملی و آیت الله کاشانی، حالتی صلح جویانه داشت و در واقع محلل قضایا بود، نه معاند یا کارشکن و تفرقه انداز!

از آغاز انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی رضوان الله علیه، آیت الله طالقانی پشتیبان انقلاب بود، ولی متأسفانه سال ها در زندان بود. در فواصل زمانی که آزاد بود، با اعلامیه های خود انقلاب اسلامی و اهداف امام فقید را تقویت می کرد. من قسمتی از اعلامیه های او را در مجلات «نهضت روحانیون ایران» آورده ام. به آن جا مراجعه شود. افسوس که او را بیشتر ایام انقلاب، جلیس زندان بود و گرنه خیلی بهتر و بیشتر می توانست در تداوم انقلاب اسلامی سهمی باشد. مرحوم آیت الله طالقانی پس از پیروزی انقلاب اسلامی و بازگشت امام خمینی به وطن و تشکیل شورای انقلاب، در رأس این شورا قرار گرفت و نیز عضو مجلس خبرگان برای تدوین قانون اساسی بود. آیت الله طالقانی دفتر مخصوصی برای کمک و رسیدگی به امور مستضعفان تشکیل داده بود و از این راه هم خدمات ذقیمتی را

